

## مصیبت سرینا

در بهار 1393

قطره های سیماب بود برسینه های عریان شان  
ابرمی بارید جای باران ریزه های الماس را  
دختران شگوفه بر شاخه ها از راه دور  
بی گمان می ربودند صبر از دل خاصه الناس را

---

من شدم در باغ تا بنگرم شهکار نو بهار  
دیدم مرواریدهای غلطان خارج از قیاس را  
گلغنچه ها ریخته بودند بر خاک از ضعف باغبان  
جایی عطر بوسه، هی دیدم زخم های داس را  
صعوه و سار، عندلیب و قناری طرف دیگر  
بر مرثیه سرا، می آموخت صنعت جناس را  
بوم شوم و باز کور افگندند کثیف چنگال را  
شگافتند سینه معصوم پرنده حساس را  
گفتم: حقا یزیدان سیه روی و خون آشام  
در کربلا نشانند بخون طفلان ناشناس را  
حمله بردند به باغ این گرگان و خوکان نجس  
دیده ها کی توان دید خشم ابلیس خناس را  
نیستند انسان خالی اند از رحم و عقل و عاطفه

می کشند نوباوه و پیر خفته درپلاس را  
خون گریست بلبل ازسازش باغبان بی ایمان  
به دست اهریمن کنده دیداز تن گل لباس را  
ذهن خودآگاهم گفت ای ساده سنج و ساده لوح  
بگذر ازظاهرواقعہ فکر افکن اساس را  
آن سواژدهایست کینه توز و دشمن شما  
ندارد هیچ دوستی نمی شناسد هیچ نوع پاس را  
باصدقیرینه باغبان است همکار دزدان باغ  
به رب ناس بکن باور، بشکن همه وسواس را

م.ش. فروغ 5 حمل 1393